# الامتثال عقیب الامتثال


- الامتثال عقیب الامتثال؛ طلب الحاصل؟
  - الامتثال عقیب الامتثال؛ طلب الحاصل؟
  - تفکیک احکام طبیعت از افراد
- معنای سقوط امر
  - ۱.محو امر
  - ۲.عدم مطالبه بیش از یک فرد

# الامتثال عقيب الامتثال؛ طلب الحاصل؟

# الامتثال عقیب الامتثال؛ طلب الحاصل؟

[1] وقتی مولی می‌فرماید نماز ظهر برای عبد مصلحت لزومیه دارد، اگر یک فرد از این طبیعت را آورد، محال نیست که در شرایطی فرد دیگری از آن طبیعت را هم بیاورد. چون طبیعت، کلی است، **«یوجد باحد افراده»**، نه اینکه **«یستحیل بان یوجد مرتین بفردٍ آخر»**.

چه کسی می‌گوید اگر طبیعت آمد، طلباً للحاصل است[2]؟!

---

[1] گردآوری و تنظیم مطالبی از استاد در جلسات ۱۳/ ۱۰/ ۱۳۹۵ و 15/ ۱۰/ ۱۳۹۵ و ۱۸/ ۱۰/ ۱۳۹۵

[2] فروض مختلف در امتثال عقیب امتثال در بیان استاد:

۱- غرض به اول وجود حاصل و ساقط می‌شود مثل این ظرف آب ای سم را بریز، اعدام کن، هلاک کن، نفس کار قابل تکرار نیست.

۲- مرتبه‌ای از غرض به اول وجود حاصل می‌شود ولی قابل اشتداد است، مثل اکرام.

۳- هر چند غرض به اول وجود حاصل نمی‌شود قهراً به نحوی که ساقط شود اما خود کار قابل تکرار نیست، مثل افتح الباب، یک درب را دو بار نمی‌توان باز کرد ولی اگر غرض نیامده (مثلا عبور مولا از درب) و مثلا باد آن را بست آیا می‌توان گفت که امر ساقط شده؟

۴- همان فرض سوم اما با فرض اینکه خود کار قابل تکرار باشد، مثل اینکه یک لیوان آب برای من حاضر کن.

۵- غرض به اول وجود حاصل می‌شود اما خود غرض قابل تکرار و انحلال به افراد است، چه در عرض هم و چه در طول هم با اشتداد غرض، مثل بعض واجبات کفائیة، مثل وجوب در سلام بر یک جماعت که اگر یکی جواب داد دیگران هم می‌توانند جواب دهند، مشروع است، بلکه مستحب است، مثل استحباب اعاده نماز فرادی به جماعت. اما بعض واجبات کفائیة، داخل در قسم اول است، یعنی نفس کار قابل تکرار نیست مثل دفن میت.(سایت فدکیه، صفحه بقاء امر و امتثال عقیب امتثال)

# تفکیک احکام طبیعت از افراد

طبیعی و فرد، رابطه‌شان خیلی دقیق و نزدیک است لذا احکام‌شان با یکدیگر مخلوط می‌شود. اندازه‌ای که به ذهن می‌آید، استدلال به طلب حاصل در اینجا صحیح نیست. یعنی احکام طبیعت با احکام فرد، مخلوط شده است.

## عدم تکرّر: وصف فرد

**«طلبا ًلللحاصل» و «یوجد بوجود احد الافراد»**مطلب درستی است. اما عدم تکرر، وصف فرد است ولی شما آن را به طبیعت می‌زنید. می‌گویید وقتی فردی از طبیعت آمد، دیگر ممکن نیست، ایجاد شود. بله، فرد را نمی‌توان ایجاد کرد. اما فرد دیگری از طبیعت را می‌توان ایجاد کرد.

### طلب الفرد السابق ؛ طلب فردٍ جدیدٍ

بله، شخصِ آن فردی که قبلا ًآورده، طلبا ًللحاصل است. قبلا ًیک نماز فردی خواندید، اگر بگوید شخصِ همانی را که خواندید دوباره بیاور، طلبا ًللحاصل است زیرا فرد طبیعت لا یتکرر. طلبا ًللحاصل در اینجا خوب است. اما وقتی فرد دیگری از طبیعت را بخواهد انجام دهیم، کجایش محال است؟ کجایش طلب حاصل است؟

یعنی هیچ فردی قابل تکرار نیست و در عین حال طبیعت به وجود آن فرد، موجود است و متحصص به همان حصه از فرد است. اما منافاتی ندارد فرد دیگری از همین طبیعت را ایجاد کنید.

### طلب الطبیعه؛ الا تیان بفردین من الطبیعه

در مورد خود طبیعت، هم تحصیل حاصل درست است زیرا الطبیعی لا یتکرر. اما وقتی امر به طبیعت خورده می‌توانید دو فرد از آن طبیعت را ایجاد کنید. نمی‌توانید طبیعت را دو بار ایجاد کنید، طبیعت دو بار ایجاد نمی‌شود. اما دو فرد از آن را می‌توان ایجاد کرد.

بنابراین نسبت به افراد، تکرار نداریم. اما به این معنا که دو فرد از یک طبیعت هستند، به حساب **یک** طبیعت بودنشان، می‌گوییم تکرار دارد. پس اعاده به‌معنای تکرار فرد نیست و اعاده بدون وحدت معنا ندارد. آیا بعد از خواندن نماز ظهر صحیح است که بگوییم نماز عصر را هم اعاده کن؟! صحیح نیست. وقتی می‌گویند نماز ظهر را اعاده کن یعنی فرد دومی از طبیعت را بیاور.

# معنای سقوط امر

ما باید در استدلال عقلی که در جاهای مختلف آمده است، دقت کنیم. این بیان که اتیان فردی از طبیعت، مسقط امر است، به چه معناست؟

# ۱.محو امر

یعنی امر محو شد و صفر شد؟!  به این معنا نه.

# ۲.عدم مطالبه بیش از یک فرد

مسقط امر است به این معنا که بیش از این از تو نمی‌خواهند؟ این خیلی خوب است.

در نظر عقل خیلی تفاوت است که بگویند وقتی یک فرد را آوردی، دیگر بیش از این از تو نمی‌خواهند با این‌که بگویند محال است و بتوان فرد دومی از آن را آورد، به هم ربطی ندارند؛ این‌ها دو حیثیت و دو لحاظ است.

حیثیات مطالب فطری و ارتکازی خیلی ظریف است. فطرت ذهن می‌فهمد وقتی یک طبیعتی را به ما امر کردند، اگر یکی از آن آمد کافی است و اجتزاء دارد. اما این که در کلاس می‌گوییم دومیاش محال است، فطرت بشر نیست.

- [illegible] [1]

داعویتی که فرد دوم بهتر از فرد اوّل است.

- [illegible].

# لوازم معنای اول

وقتی استدلالی به این شکل می‌آوری، ببین چه لوازمی برای کلاس به پا شده است.

## اعاده جماعت

با این استدلالی که کردی، نسبت به استحباب اعاده جماعت برای فردی چه می‌گویی[2]؟ دلیل خاص داریم؟ **اگر محال است چطور دلیل داریم**؟ این دلیل کاشف از این است که آن استدلال باطل است. فقهاء نسبت به اعاده در دفعه سوم می‌گویند، نمی‌توانند. یک موقع می‌گویند بخاطر بدعت و... است که فضای خودش را دارد و دلیل می‌خواهد اما یک وقت می‌گویند سومین اعاده باطل است و دوباره استدلالات عقلی می‌آورند، خیلی فرق می‌کند. در عروه هم آمده است.

وقتی تعلیل یختار الله را دست عرف بدهید، در فرضی که امام معصوم اقامه جماعت می‌کنند، شخصی برای بار سوم می‌خواهد نمازش را اعاده کند، عرف می‌گوید «یختار الله احبهما» ابایی ندارد که شامل سومین اعاده نیز شود. اما اگر خلاف قاعده عقلی باشد، یک مورد آن هم صحیح

نیست و باید تحلیل ارائه بدهید.

## کلام آیت الله خوئی

اما در استدلال کلاسی چنانچه در موسوعه فرموده بودند

> **أمّا في المأموم فدلّت عليه صحيحة هشام بن سالم: «في الرجل يصلّي الصلاة وحده ثمّ يجد جماعة، قال: يصلّي معهم، و يجعلها الفريضة إن شاء». و المراد بالفريضة ِالقضاءُ، لا تلك الصلاة الأدائية، و القرينة على ذلك أمران:**
>
> **أحدهما: موثّقة إسحاق بن عمّار قال «قلت لأبي عبد اللّه (عليه السلام): تقام الصلاة و قد صلّيت، فقال: صلّ و اجعلها لما فات».**
>
> **ثانيهما: القرينة العقلية، لحكومة العقل بامتناع تبديل الامتثال بالامتثال و أنّ الفريضة لا تنطبق بالمشيئة و لا يمكن تعليقها عليها كما تعرّضنا لذلك في مبحث الإجزاء، لسقوط الأمر بمجرّد الامتثال، إذ الانطباق قهري وجداني و الإجزاء عقلي، فلا يبقى معه أمر كي يبدل بامتثال آخر، و من الضروري تقوّم الامتثال بوجود الأمر[3]**

می‌گوییم: وقتی یک فرد را به جا آورد، دیگر امری نیست پس اینکه حضرت در روایتی فرمودند «**و یجعلها فریضه**» -نماز دوم را فریضه قرار بده- چون خلاف عقل است پس فریضه به معنای قضای واجب است. ایشان می‌گویند «**خلاف العقل**»، «**قرینه عقلیه**»، چون وقتی ساقط شد دیگر «**احب**» معنی ندارد، می‌گویند: «**یجعلها فریضه**» یعنی فریضه قضاء.

چرا؟ یکی به خاطر یک روایت که صاحب جواهر و خود شیخ هم در تهذیب دارند،

دومایش چون خلاف عقل است. محملی برای حرف شیخ در تهذیب نمی‌مانند. چون در تهذیب دو تا محمل بود، می‌گویند فقط دومایش درست است چون اوّلایش خلاف عقل است. قرینه عقلیه داریم که درست نیست.

## کلام صاحب جواهر

اما اینجا در جواهر از آن جاهایی است که صاحب جواهر حاقِ ذهن عرفی خود را حاکم کردند و با فطرت اصلی خود حرف زدند. به خیالم می‌رسد مطلب خوبی است. فقط در ادامه آن می‌گویند؛ در آن خوف مخالفت اجماع وجود دارد. و الا در سخنان ایشان بحث‌های اصولی و استدلالات عقلی حاکم نیست. با ذهنی صاف و فطرت اصلی بدون مشوب شدن به حرف‌های کلاس سخن می‌گویند. می‌فرمایند:

> بل ربما يستفاد من ذلك و من قوله (عليه السلام) في صحيح زرارة السابق: «فان له صلاة أخرى» و قوله (عليه السلام): «يختار اللّه أحبهما اليه» و «اجعلها تسبيحا» و

> غيرها استحباب الإعادة مطلقا فرادى و جماعة مكررا لها ما شاء إن لم ينعقد إجماع على خلافه خصوصا إذا كان مع قيام احتمال الفساد في الفعل السابق الذي لا ينفك عنه غالبا أكثر الناس، و إن كان قضية ما ذكرناه الاستحباب و إن لم يحتمل كصلاة المعصوم، أو لم يأت إلا بعين ما جاء به أولا، و بالجملة يمكن دعوى النفل في الفرائض بعد فعلها، فله فعل ما شاء
>
> [4]

از مجموع این نصوص، استحباب استفاده می‌شود. این استحباب خیلی مهم است. ما در معقولیت استحباب بحث می‌کردیم و کاری به بدعت و حرام بودن آن نداشتیم اما ببینید ایشان بحث را کجا می‌برند؛ «**استحباب الاعادة مطلقاً فرادی و جماعةً، مکرراً لها ما شاء**»؛ هزار بار نماز ظهر را بعد از زوال بخوان و تا غروب تکرار کن؛ بگوید می‌خواهم به ذکر خدا و نماز ظهر مشغول شوم.

## کلام جواهر؛ مطابق فطرت و ارتکاز

واقعاً بین و بین الله می‌گویم که این ذهن اصلاً با مطالب کلاس نیامده بلکه با ذهن عرفی و فطرت آمده است؛ درست است که نماز ظهر خوانده‌ام اما آیا محال است یکی دیگر نیز بخوانم؟! ذهن عرف می‌فهمد که طبیعی صلاه مأمور به است لذا همانطور که یک بار به جماعت اعاده می‌کنم، یک بار دیگر هم فرادی می‌خوانم. جالب این است که امام دستور نداده‌اند که به جماعت اعاده کن بلکه سائل از جماعت سؤال می‌کند. یک وقتی می‌گویی امام فرمودند به جماعت اعاده کن و یک وقت می‌گویی یک بار خواندم، آیا بدعت ای مانعی ندارد که دوباره اعاده کنم؟ حضرت فرمودند: «**صلّ به‌م**[5]». چه مانعی دارد؟! بخوان، ذکر خداست، یک فرد دیگری از آن را ایجاد می‌کنی.

ما در کلاس می‌گوییم وقتی یک فرد از طبیعت بیاید، امر ساقط می‌شود. اما ایشان می‌گوید ما با این حرف‌ها کاری نداریم. مولی فرموده این طبیعت را به جا بیاور، یک فردش را بجا آوردم، فرد دیگری از همین طبیعت را نیز می‌آورم. اما دیگر نمی‌توانیم همان فرد قبلی را بیاوریم. ولی یک فرد دیگر از طبیعت مامور به را می‌توان آورد، چه مانعی دارد؟ این منظور من است.

## مثال عرفی برای امتثال عقیب الامتثال

یک مثال عرف عام بزنم. کسی در خانه نماز خوانده است، بعد به حرم امیرالمؤمنین مشرف می‌شود و حال خوبی برای او حاصل می‌شود، می‌گوید نماز در خانه را، در هتل را یک بار دیگر در اینجا اعاده می‌کنم؟ در ذهنش می‌آید یا نمی‌آید؟

مسلمانها از کلاس می‌گویند؛ بدعت است. طبق بیان شما چطور خلاف فطرت است که شارع فرموده دوباره اعاده کن. در خانه اگر فرادی خوانده‌ای، می‌توانی دوباره به جماعت بخوانی. یعنی دلیلی خلاف فطرت داریم؟!

این مقصود من است.

مولی گفته آب بیاور، آب آوردم. اما وقتی آب را جلوی مولی گذاشتی می‌بینی در یخچال آب خنک هست. آن آب خنک را هم کنار آب اول می‌گذاری، مولی هر کدامش را خواست برمی‌دارد؛ یختار الله احبهما. در اینجا می‌گویی مانعی ندارد. تا می‌گویی مانعی ندارد، از استدلال کلاس بیرون

رفته‌ای و سراغ فطرت اولی رفتی؛ فطرت اولی می‌گوید؛ اجتزاء به یک فرد کافی است.این اجتزاء، با این‌که بگویی دومی محال است، خیلی فرق دارد. جایی خودش را نشان می‌دهد که نماز خوانده‌ای اما بعد می‌بینی امام معصوم -حضرت امام رضا، امام جواد- نماز می‌خوانند، کامل‌ً در ذهنتان می‌آید که یک بار دیگر نماز ظهر را با آقا بخوانید. اگر محال باشد که تمام شده بود. اما اگر محال نباشد فطرتت می‌گوید یک بار خواندی، کافی بود. اما اگر فرد بهتری را بیاوری محال است؟ نه. این عرض من بود که گفتم دارند روی فطرتشان می‌گویند، ایشان هم این را می‌گویند. می‌خواهند بگویند محال نیست. ایجاد یک فرد جدید از یک طبیعت اشکال ندارد.

در ادامه صاحب جواهر می‌فرمایند:

**«استحباب الاعاده مطلقا‌ً فرادی و جماعة‌ً مکررا‌ً لا مامشاء ان لم ینعقد اجماع علی خلافه خصوصا‌ً اذا کان مع قیام احتمال الفساد»؛** احتیاط که هیچ مشکلی ندارد؛ مثلا احتمال می‌دهم نماز قبلی مشکلی داشت، احتیاطا نماز را دوباره می‌خوانیم.

**«و ان کان قضیة ما ذکرناه الاستحباب و ان لم یحتمل»؛** ما احتمال می‌دهیم نمازمان خراب است لذا احتیاط می‌کنیم اما امام معصوم که احتمال خلل نمی‌دهند؛ نمازی که امام معصوم خوانده درست بوده است. شما به امام معصوم اجازه می‌دهی که نماز ظهرشان را یک بار دیگر اعاده کند ای نه؟ صاحب جواهر می‌گوید بله؛ مقتضای سخن ایشان استحباب است ولو برای امام معصوم که احتمال خلل در نماز خود نمی‌دهند. **«و ان لم یحتمل کصلاة المعصوم علیه السلام او لم یأت الا بعین ما جاء به اوالا»؛** عینی نمازها عین هم می‌باشند. اگر نماز قبلی خلل داشته، دومی هم دارد، اگر دومی ندارد، اولی هم نداشته است؛ در اینجا هم احتمال خلل وجود نیست؛ یک مکلف و دو نمازی است که عین یکدیگرند. اگر اوّلی خللی داشته دومی هم دارد. یعنی می‌خواهند بگویند با این‌که ذره‌ای احتمال خلل نیست اما با این حال تکرارش جایز است. خیلی خوبی است.

**«و بالجملة یمکن دعوی النفل فی الفرائض بعد فعلها»؛** مقصود من این نفلی که ایشان می‌گویند، نیست. زیرا ادعای استحباب مؤونه دارد. یستحب التکرار عن نفل. بلکه مقصود من از فرمایش ایشان این است که تکرار معقولیت دارد. از این جهت خیلی حرفشان خوب است.

# حکم صلاه معاده

آنچه می‌خواهم بگویم این است که هر فردی از صلاه وقتی می‌آید، یک بدنه خارجی است. یعنی یک شیئی است که در خارج انجام شده است. ریخت تمام اشیای خارجی این است که مجمع حیثیات مختلف هستند. بدنه یک نماز در عین حالی که نماز است می‌تواند غصب نیز باشد. صلاه طبیعی نمی‌تواند غصب باشد؛ معنا ندارد صلاه به معنای غصب باشد. طبایع از هم جدا هستند.

اما نماز خارجی می‌تواند مجمع بسیاری از عناوین شود. وقتی فردی را مکلف ایجاد می‌کند، سایر عناوین هم در آنجا حاضر می‌شوند. آن عناوین احکام خاص خودشان را دارند. چه بسا فرد دوم از نمازی که خوانده شده، حرام تکلیفی باشد؛ نه این‌که محال باشد. یعنی با اجماع و از ناحیه دیگر بگویی حرام است. یعنی اجازه نداری بخوانی، نه این‌که اصل‌ً محال باشد، این دو بحث خیلی تفاوت دارد. ما نسبت به این‌که فرد دوم معنون به چه عنوانی باشد، هنوز ساکت هستیم. فرد دوم همان طور که ایشان می‌گویند معنون به استحباب است؟ نمی‌دانیم. دلیل می‌خواهد. زیرا تعنون محتاج دلیل شرعی است. از حیثی که فردی برای نماز ظهر است، نماز ظهر است. اما از آن حیثی که خود فرد، حکم خاص خودش را دارد باید برایش یک عنوان شرعی پیدا کنید. مثلا

بگویی فضیلت جماعت دارد، مکان آن مقدس است و امثال اینها. اگر آن عنوان پیدا شد که هیچ و اما اگر پیدا نشد در نهایت مباح می‌شود. البته مباح برای خود فرد است. نمی‌دانم مقصودم را می‌رسانم. خیلی مهم است احکامی که برای خود فرد است با احکامی که برای طبیعت است، تفاوت دارد. این اشکالی که همه -از جمله از اهل سنت- دارند، یعنی می‌گویند نمی‌توان نماز دوم را به جماعت اعاده کرد. چون خواندن نمازهای مستحبی به جماعت مشروع نیست. نماز دوم هم مستحب است پس نمی‌تواند جماعت بخواند، جوابش این است که طبیعت نماز دوم واجب است.

**«و بالجملة يمكن دعوى النفل في الفرائض بعد فعلها»؛** ادعا کنیم بعد از اینکه انجام داد استحباب دارد که دوباره انجام دهد؛ در همه فرائض.

**«فله فعل ما شاء، إلا أن الجرأة عليه صعبة»؛** جرأت بر اینکه بگوییم تکرار عبادات به صورت مکرر و ما شاء، استحباب دارد، سخت است.

اجماع بر خلاف استحباب؛ اجماع بر عدم حرمت

**«خوفا من انعقاد الإجماع على خلافه»**؛ زیرا اجماع بر خلاف این منعقد است **«و إن كان قد يستأنس لعدمه»؛** عدم الاجماع.

عرضم این است که این خوفِ بسیار به جایی است اما قبل از تحلیل حیثیاتی است که ایشان همه را با هم در عبارت آورده‌اند. ولی اگر این حیثیات را از یکدیگر جدا کنید، می‌بینید که این خوف و صعوبتی که فرمودند نسبت به اجزای محلّل تفاوت می‌کند. یعنی بعضی از آن اجزاء هزینه می‌برد اما برخی دیگر نه. ایشان فرمودند اجماع بر خلافش منعقد است اما اجماع بر چه چیزی منعقد شده است؟ بر اصل اینکه تکرار استحباب دارد؟ یعنی مکرراً و ما شاء از ظهر تا غروب به هر نحوی از انحاء اعاده، مستحب است نماز بخواند.

ببینید ایشان چند حیث را با هم گذاشتند؛ شارع می‌گوید مستحب است هر چه دلت می‌خواهد نماز ظهر را تکرار کنی، این خوف دارد، درست می‌فرمایند که اجماع بر خلافش باشد اما اجماع بر کدام حیثیات باشد؟ برخلاف استحباب تکرار ای برخلاف عدم الحرمه آن؟ بله، اگر بگویی اجماع بر خلاف استحباب است، قوی است. اجماع است بر اینکه استحباب اینگونه نیست. اما اگر بگویی اجماع برخلاف استحباب یک مدلول دیگری هم دارد، یعنی اجماع بر عدم حرمت. این خیلی فرق می‌کند. اجماع بر این است که حرام نیست، آیا در این صورت نیز بر شما صعب است؟! یک حیث دیگر این است که منظور از اجماع منعقد شده بر این که این کار را نکنید، به معنای معقول نبودن دومی است. البته آن روز عرض کردم که حاق فطرت ذهن ایشان می‌گوید معقول است و بلکه مستحب است.

بنابراین، فرمایش صاحب جواهر از حیث ادعای معقولیت تکرار برای نفس یک امر، هیچ صعوبتی ندارد و حرف بسیار خوبی است. یک واجبی را اتیان کرده و ایجاد فرد دومی از همان طبیعت معقول است. معقول یعنی محال نیست. پس نمی‌توانیم بگوییم که امر از بین رفت و منتظر امر دوم هستیم. زیرا اصلاً به امر دوم نیاز ندارید. همان یک امر برای اینکه فرد دوم را ایجاد کنیم، کافی است.

بنابراین همان امر اول برای معقولیت خوب است. برای جواز تکرار تا جایی که ادله استحباب و مطلقات آن را می‌گیرد باز هم خوب است. اما برای جایی که ایشان می‌خواهند استفاده کنند، خوب نیست. ایشان از صرف امر به طبیعت صلاه و ادله‌ای مانند «اجعلها تسبیحا»،« یختار الله»، می‌خواهند استحباب تکرار را اثبات کنند. در حالی که آن ادله، حد متعارف و موارد انصرافی دارند؛ نمی‌توان برای همه موارد، از آن‌ها استحباب را استفاده کرد. ممکن است اجماع بر این عدم استحباب باشد که هیچ مانعی هم ندارد.اما همین اجماع بر عدم حرمت نباشد، چرا از این انعقاد

اجماع خوف دارید؟! نه، هیچ خوفی از این جهت نیست. بله در ۳-۴ حیثیت که آنها را در عبارت بدون تفکیک با هم همراه کردید، خوف از انعقاد اجماع بر خلافش بسیار خوف به جایی است. البته بعد ایشان در مورد این اجماع بیان میکنند که «یستأنس لعدمه».

# امر به اعاده

-[illegible] [6] [illegible]

بله، شارع میتواند امر کند که فرد دومی از این طبیعتی را که گفتم بجا بیاورد. چطور شما میتوانید فرد دوم را ایجاد کنید! به عبارت دیگر امری است در طول امر اوّل. شارع در مقام ثبوت، یک بار به طبیعی صلاه ظهر امر کرده است اما در مقام امتثال میگوید، در این شرایط دو فرد از آن امری که قبلاً به تو کردم را بیاور. منافاتی ندارد. شارع به نماز دو بار امر نکرده است. یک بار امر کرده است. متعلق امر او، طبیعی بوده است اما در شرایطی در مقام امتثال، استحباباً

ای ... آن را اعاده کن، یعنی فرد دیگری از آن طبیعت را ایجاد کن. این محال است[7]؟!

---

[1] اشکال یکی از دوستان حاضر در جلسه درس

[2] در این مسئله روایات متعددی از حضرات معصومین نقل شده است:

۱۱۰۱۴-۱-محمد بن علي بن الحسين بإسناده عن هشام بن سالم عن أبي عبد الله ع أنه قال: في الرجل يصلي الصلاة وحده ثم يجد جماعة قال يصلي معهم و **يجعلها الفريضة إن شاء**.

۱۱۰۱۶- ۳-قال: و قال رجل للصادق ع أصلي في أهلي ثم أخرج إلى المسجد فيقدموني فقال تقدم لا عليك و صل بهم.

۱۱۰۱۷- ۴- قال و روي أنه **يحسب له أفضلهما و أتمهما.**

۱۱۰۱۸- ۵- محمد بن الحسن بإسناده عن أحمد بن محمد بن عيسى عن محمد بن إسماعيل بن بزيع قال: كتبت إلى أبي الحسن ع أني أحضر المساجد مع جيرتي و غيرهم فيأمروني بالصلاة بهم و قد صليت قبل أن آتيهم و ربما صلى خلفي من يقتدي بصلاتي و المستضعف و الجاهل فأكره أن أتقدم و قد صليت لحال من يصلي بصلاتي ممن سميت لك فمرني في ذلك بأمرك أنتهي إليه و أعمل به إن شاء الله فكتب ع صل بهم.

۱۱۰۱۹- ۶-و بإسناده عن الحسين بن سعيد عن يعقوب بن يقطين قال: قلت لأبي الحسن ع جعلت فداك تحضر صلاة الظهر فلا نقدر أن ننزل في الوقت حتى ينزلوا فننزل معهم فنصلي ثم يقومون فيسرعون فنقوم فنصلي العصر و نريهم كأنا نركع ثم ينزلون للعصر فيقدمونا فنصلي بهم فقال صل بهم لا صلى الله عليهم.

و رواه الكليني عن جماعة عن أحمد بن محمد عن الحسين بن سعيد و الذي قبله عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد مثله.

١١٠٢٠- ٧- و بإسناده عن أحمد بن محمد عن علي بن الحكم عن سليم الفراء عن داود قال: سألت أبا عبد الله ع عن رجل يكون مؤذن مسجد في المصر و إمامه فإذا كان يوم الجمعة صلى العصر في وقتها فإذا كان ذلك الوقت الذي يؤذن فيه أهل المصر كيف يصنع بمسجده قال صل العصر في وقتها فإذا كان ذلك الوقت الذي يؤذن فيه أهل مصرك فأذن و صل بهم في الوقت الذي يصلي بهم فيه أهل مصرك.

١١٠٢١- ٨- و بإسناده عن سعد عن أبي جعفر يعني أحمد بن محمد عن محمد بن أبي عمير عن حماد بن عثمان عن عبيد الله الحلبي عن أبي عبد الله ع قال: إذا صليتو أنت في المسجد و أقيمت الصلاة فإن شئت فاخرج و إن شئت فصل معهم و **اجعلها تسبيحا.**

و رواه الصدوق بإسناده عن الحلبي عن أبي عبد الله عن أبيه ع مثله

١١٠٢٢- ٩- و عنه عن أحمد بن الحسن عن عمرو بن سعيد عن مصدق عن عمار قال: سألت أبا عبد الله ع عن الرجل يصلي الفريضة ثم يجد قوما يصلون جماعة أ يجوز له أن **يعيد** الصلاة معهم قال **نعم و هو أفضل** قلت فإن لم يفعل قال ليس به بأس.

١١٠٢٣- ١٠- و بإسناده عن سهل بن زياد عن محمد بن الوليد عن يعقوب عن أبي بصير قال: قلت لأبي عبد الله ع أصلي ثم أدخل المسجد فتقام الصلاة و قد صليت فقال صل معهم **يختار الله أحبهما إليه.**

محمد بن يعقوب عن علي بن محمد عن سهل بن زياد مثله

١١٠٢٤- ١١- و عن محمد بن إسماعيل عن الفضل بن شاذان و عن علي بن إبراهيم عن أبيه جميعا عن ابن أبي عمير عن حفص بن البختري عن أبي عبد الله ع في الرجل يصلي الصلاة وحده ثم يجد جماعة قال يصلي معهم و يجعلها الفريضة.( وسائل الشيعة ؛ ج 8 ؛ ص401-403)

[3]موسوعة الإمام الخوئي، ج١٧، ص: ٤١٨

[4] جواهر الكلام، ج ١٣، ص ٢٦١-٢٦٢

[5] ١١٠١٨- ٥- محمد بن الحسن بإسناده عن أحمد بن محمد بن عيسى عن محمد بن إسماعيل بن بزيع قال: كتبت إلى أبي الحسن ع أني أحضر المساجد مع جيرتي و غيرهم فيأمروني بالصلاة بهم و قد صليت قبل أن آتيهم و ربما صلى خلفي من يقتدي بصلاتي و المستضعف و الجاهل فأكره أن أتقدم و قد صليت لحال من يصلي بصلاتي ممن سميت لك فمرني في ذلك بأمرك أنتهي إليه و أعمل به إن شاء الله فكتب ع صل بهم.( وسائل الشيعة، ج٨، ص: ٤٤٠٢)

[6] سوال نكى از دوستان حاضر در جلسه درس

[7] ١١٠٩- ٦- و بهذا الإسناد عن أبي عبد الله ع قال: إن رجلا توضأ و صلى فقال له رسول الله ص- أعد و أحسن وضوءك و صلاتك ففعل فتوضأ و صلى فقال له النبي ص أعد وضوءك و صلاتك ففعل فتوضأ و صلى فقال له النبي ص أعد وضوءك و صلاتك فأتى أمير المؤمنين ع فشكا ذلك إليه فقال له هل سميت حيث توضأت قال لا قال سم على وضوئك فسمى و توضأ و صلى فأتى النبي ص فلم يأمره أن يعيد.( وسائل الشيعة ؛ ج ١ ؛ ص۴۲۴)